

وقتی پیامبر (ص) داور شد

قصه‌های

شماره ۵۰

۲۵ تیر

۱۴۰۱

داستان
بخوانیم

۱۱

عده‌ی زیادی جمع شده بودند و مسابقه را تماشا می‌کردند. جوان‌هایی که فکر می‌کردند زورشان از بقیه بیشتر است، به سنگ بزرگ نگاه می‌کردند. سنگ آنقدر بزرگ و سنگین بود که بلند کردنش کار هر کسی نبود؛ فقط کسانی می‌توانستند آن را بلند کنند که زورشان زیاد بود. همه جور آدم جمع شده بود تا مسابقه دادن جوان‌ها را تماشا کنند. جوان‌هایی که زور بیشتری داشتند خوشحال بودند چون می‌توانستند به تماشاچیان نشان بدهند که چقدر زور دارند. یکی از جوان‌ها چسبیده بود به سنگ و برای بلند کردنش زور می‌زد که پیامبر (ص) از راه رسید. پیامبر (ص) با مهربانی از یکی از جوانان پرسید: «دارید چکار می‌کنید؟»

جوان گفت: «زور آزمایی می‌کنیم. می‌خواهیم ببینیم چه کسی می‌تواند این سنگ را بیشتر از زمین بلند کند.» پیامبر (ص) کمی مکث کرد و گفت: «می‌خواهید بگویم کدام یک از شما قوی‌تر است؟» جوانانی که مسابقه می‌دادند گفتند: «حتماً دوست داریم؛ چه کسی از شما بهتر که بگوید کدام یک از ما قوی‌تر است.» هر کدام از جوان‌ها با خودش فکر کردند الان پیامبر دست او را بلند می‌کند. همه ساکت شده بودند حتی بچه‌های کوچک. پیامبر (ص) گفت: «از همه قوی‌تر و نیرومندتر کسی است که اگر از چیزی خوشش آمد، علاقه به آن چیز او را به انجام زشتی‌ها مجبور نکند. وقتی عصبانی شد خودش را کنترل کند. دروغ نگوید، حرف زشت نزند و همیشه حقیقت را بگوید.» آن روز جوانان فهمیدند قوی‌تر بودن به بلند کردن سنگ سنگین نیست.

نویسنده: عباسعلی سپاهی‌پورنسی

تصویرگر: سارا دستمالچیان